



مقابله با تروریسم در حقوق بین الملل

محمدرضا اقارب پرست*

چکیده: در عصر جهانی شدن، با افزایش مواردی نظیر گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، فناوری اطلاعات و ارتباطات و ظهور بازیگران غیردولتی، اقدامات تروریستی ابعاد گسترده‌تری یافته است و گروه‌های تروریستی به عنوان بازیگران غیررسمی در محیط بین الملل مطرح شده‌اند. با افزایش توجه سایر بازیگران محیط بین الملل به سازمان‌های بین المللی و در رأس آنها سازمان ملل به عنوان یک نهاد مؤثر حقوقی در جهت حفظ صلح و امنیت جهانی قابل بررسی می‌باشد. سؤال اساسی، در رابطه با نقش سازمان ملل و به ویژه شورای امنیت و مجمع عمومی به عنوان مهمترین ارکان آن، این است که این نهادها چه تمهیدات و راهکارهایی را در فرآیند مقابله با تروریسم در نظر گرفته‌اند.

کلیدواژه‌ها: تروریسم بین الملل، حقوق بین الملل، سازمان ملل، تروریسم دولتی، شورای امنیت.

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرضا.

مقدمه

با ورود به عصر جهانی شدن و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، اقدامات تروریستی ابعادی گسترده یافت و گروه‌های تروریستی به عنوان بازیگران بین‌المللی مطرح شدند. با وقوع این تحول جدید در عرصه بین‌الملل این سوال مطرح شد که جایگاه این پدیده در حقوق بین‌الملل چیست و آیا در حقوق بین‌الملل تمهیدات جدی برای مقابله با این پدیده در نظر گرفته شده است؟

در این میان سازمان ملل به عنوان عالی‌ترین مرجع حقوقی در نظام بین‌الملل مورد توجه قرار گرفت و مجمع عمومی و شورای امنیت به عنوان مهمترین ارکان این سازمان توجه خود را به این پدیده معطوف داشتند. اما سوال اینجاست که سازمان ملل چه اقدامات و تمهیداتی برای مقابله با تروریسم در نظر گرفته و آیا این تمهیدات کافی است؟ در پاسخ به سوال فوق این فرضیه مطرح می‌شود که اقدامات سازمان ملل (بویژه مجمع عمومی و شورای امنیت در مقابله با تروریسم) اقداماتی انفعالی، و متأثر از قدرت‌های بزرگ بوده و این سازمان تاکنون نتوانسته سازوکار منسجم و مبتنی بر واقعیات جهان حاضر ارائه دهد. این نحوه برخورد سازمان ملل با پدیده تروریسم مقابله‌ای ریشه‌ای با این پدیده را به شدت تضعیف می‌کند.

۱- تحلیل حقوقی مفهوم تروریسم

پیش از بحث راجع به پدیده تروریسم لازم است تا در حد توان مفهوم این پدیده روشن گردد. تا کنون بیش از ۲۰۰ تعریف معروف از تروریسم ارائه شده اما در رابطه با مفهوم حقوقی آن در برخی قوانین جزایی صراحتاً تعاریفی ذکر شده است. به عنوان نمونه، در قانون فرانسه به عمل مجرمانه‌ای اطلاق شده است که به صورت فردی یا جمعی و با توسل به رعب و وحشت و به قصد برهم زدن شدید نظم عمومی، ارتکاب می‌یابد (Deen, 2005: 1). در این تعریف سه عنصر مهم نهفته است:

۱- استفاده از خشونت (نیز تهدید به استفاده از خشونت).

۲- هدف ایجاد رعب و وحشت و عدم امنیت، اگرچه الزاماً جماعت مورد نظر دچار ترس و وحشت نگردند.

۳- ایجاد فضای سیاسی متشنج از طریق بی ثبات کردن نظم عمومی.

مطابق این تعریف ممکن است فردی مجموعه‌ای از جنایات خونین و خشونت بار را مرتکب شود و گروهی را مرعوب و وحشترده نماید اما از آنجایی که از فعل او بی ثباتی فضای سیاسی حاصل نشده است، عمل او از شمول این تعریف خارج می‌گردد. قانون جزای فرانسه تروریسم دولتی را دربر نمی‌گیرد. همانطور که در فصول قبل اشاره شد ریشه این نوع تروریسم، در اعمال یک قدرت حاکم قرار دارد، همچنان که تروریسم رژیم ناسیونال سوسیالیست آلمان هیتلری و همینطور استالینیسیم و حکومت‌های دیکتاتوری دیگر، چنین عملکردی داشته‌اند (Deen, 2005: 1).

۲- رویارویی با تروریسم (در قالب مبارزه با اقدامات جنایت کارانه)

ورود به بحث مقابله با تروریسم از جهات مختلف امکان پذیر است. در این باب می‌توان از اقدامات سازمان ملل اعم از شورای امنیت و مجمع عمومی، اقدامات کمیته ضد تروریسم، اقدامات سازمان‌های بین‌المللی و غیره را مطرح نمود. در این مقال برآنیم تا اقداماتی که براساس قواعد حقوق بین‌الملل و توسط جامعه جهانی در مقابله با تروریسم مورد طرح قرار گرفته را مورد بررسی قرار دهیم و در نهایت به نقش ارکان سازمان ملل در مقابله با این پدیده خواهیم پرداخت.

۲-۱- مقابله با تروریسم بین‌الملل

در مباحث سیاسی اخیر از تروریسم بین‌الملل زیاد سخن به میان می‌آید. این گونه تروریسم منافع جامعه بشری را نادیده انگاشته و تهدیدی به صلح و امنیت بشری است. از آنجایی که این گونه تروریسم علیه یک کشور انجام می‌شود، تعرضی به جامعه بین‌المللی است. هر چند در این گونه تروریسم، اساساً کشور هدف تروریسم می‌باشد، لیکن سازمان‌های بین‌المللی به عنوان بازیگران نوین حقوق بین‌الملل و در عین حال ملت‌ها،

گروه‌های رهایی بخشی ملی، سازمان‌ها و کمیته‌های آنان نیز موضوع تروریسم بین‌المللی می‌باشند.

در واقع می‌توان تکیه بر تأثیر تروریسم بین‌الملل بر صلح بین‌المللی را اصلی‌ترین ویژگی تروریسم بین‌الملل دانست. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در قطعنامه شماره ۴۰/۶۱ در سال ۱۹۸۵ در تعریفی صریح این ویژگی را برمی‌شمرد: (سیمبر، ۱۳۸۰: ۷۲-۷۱) همه اعمال، روش‌ها و شیوه‌های تروریسم به عنوان عملی جنایتکارانه، شامل اقداماتی که روابط دوستانه میان ملت‌ها و امنیت آنها را به خطر می‌اندازد، صرف‌نظر از عامل یا عاملان و محل وقوع آن، صراحتاً محکوم است.^۱

هر چند این قطعنامه به اجماع صادر شد ولی ارزش حقوقی آن از توصیه که فاقد ضمانت اجراست فراتر نمی‌رود. با این وصف اهمیت این دستاورد از این جهت است که روند محکومیت بدون شرط آن را حفظ و تسریع می‌کند.

تروریسم بین‌الملل به نوبه خود می‌تواند به تروریسم بین‌الملل که توسط افراد حقیقی و یا حقوقی انجام شود و نیز تروریسم دولتی تقسیم شود. هر یک از این حالات نظریه‌های سیاسی و رژیم‌های حقوقی نسبتاً متفاوتی را برمی‌انگیزد. البته انگیزه سیاسی اولویت خاصی می‌یابد چرا که بر عناصر مولد تروریسم بین‌الملل و منافع مرتبط با آنها تکیه دارد. تجزیه و تحلیل اسناد صادره سازمان ملل متحد چنین انگیزه‌ها و عناصر سیاسی را نشان می‌دهد. تکیه رهیافت اخیر سازمان ملل متحد بر انگیزه سیاسی در پدیده تروریسم از این بابت است که روند محکومیت تروریسم را تسریع کند. لیکن این رهیافت همانطور که قبلاً هم اشاره کردیم از نقطه نظر حقوقی سئوالاتی را برمی‌انگیزد. آیا نهضت‌های رهایی بخش را می‌توان تروریسم دانست؟ آیا دولت‌ها به تعهدات خود در مقابله با تروریسم عمل می‌کنند؟^۲ در رابطه با سئوال اخیر شاهد حضور اصطلاح تروریسم دولتی هستیم. بنابراین تروریسم بین‌الملل بدون ایجاد تفکیک میان تروریسم بین‌الملل فردی و دولتی نمیتواند عناصر این پدیده را به خوبی توضیح دهد. اختلاط دو مقوله که از نظر حقوقی متفاوت می‌باشند مشکل آفرین بوده است. واقعیت این است که برخی از تخلفات دولت‌ها تخلف از تعهدات بین‌المللی آنهاست، از دیگر سو افراد و گروه‌ها اقداماتی انجام می‌دهند که

نحوه رسیدگی به آن در حوزه حقوق کیفری داخلی قرار دارد. لذا از نقطه نظر منطق حقوقی و نیز به دلایل عملی، این موضوع قابل تردید است که بتوان دو نوع یا دو مقوله تروریسم بین‌الملل را در حیطة واحد حقوقی قرار داد.

تروریسم بین‌الملل فردی یا گروهی رژیم حقوقی منحصر به خود را در پی دارد. در این پدیده اصل حاکم برای مجازات، اصل استرداد است. متأسفانه اعمال این اصل به دلیل آمیختن در مواردی که تروریست به کشوری دیگر پناهنده میشود، مشکلات پیچیده حقوقی خاص خود را مطرح می‌سازد. به نظر میرسد در این گونه موارد، مناسب‌ترین راه حل ممکن معاضدت‌های قضایی باشد. برای استحکام این نوع همکاری‌ها می‌توان به زمینه‌های معاهداتی سرکوب تروریسم نظر داشت. (Norwitz, 2006: 146-147)

در این رابطه یکی از قدیمی‌ترین تعاریف تروریسم بین‌المللی فردی را در معاهده سال ۱۹۷۳ می‌توان یافت که هرگز جنبه اجرایی پیدا نکرد. این معاهده با عنوان پیشگیری و مجازات تروریسم در ۱۶ نوامبر سال ۱۹۳۷ به امضا ۲۴ کشور از اروپا، آمریکای لاتین، اتحاد شوروی سابق، هند و مصر رسید (Herrmann, 2001: 623). به موجب این معاهده طرفین متعهدین تصدیق می‌کردند که:

کشورها موظفند از هر نوع اقدامی در حمایت از تروریسم علیه دیگر کشورها خودداری ورزیده و از انجام اقداماتی که اینگونه فعالیت‌ها به موجب آن شکل می‌گیرد، جلوگیری کنند.^۳

ماده ۸ معاهده یاد شده موضوع اصل استرداد تروریست‌ها را مورد توجه قرار داده بود. بر این اساس به اتکاء موافقتنامه‌های موجود یا بر اساس اصل معامله به مثل، استرداد تروریست امکان پذیر بود.

اشکال مختلف همکاری بین‌المللی در مقابله با تروریسم عبارت بودند از: انجام اصلاحات و اضافاتی بر حقوق کیفری ملی (در جایی که نیاز باشد)، به رسمیت شناختن اعمال قضاوت خارجی بر تروریسم، تعهد به اصل استرداد یا مجازات، انجام اقدامات پیشگیرنده شامل کنترل کارخانجات و صاحبان اسلحه و اصولاً تجارت اسلحه، جمع‌آوری و تبادل بین دولتی اطلاعات مربوط به فعالیت‌های تروریستی و افراد فعال و نهایتاً همکاری

حقوقی میان مسئولان و مجریان قانونی کشورها. ملاحظه می‌شود که خطاب معاهده متوجه تروریسم بین‌الملل فردی یا گروهی است و ذکر آن از تروریسم دولتی به میان نمی‌آورد. حقوق بین‌الملل ارائه تعریف از انواع اقدامات تروریستی فردی یا گروهی را پیش شرط ضروری برای مقابله با آن از طریق همکاری‌های بین‌المللی نمی‌داند، دست یابی به تعریف کلی به سبب این که طیف وسیعی از اقدامات را در برمی‌گیرد بسیار مشکل است. مقاله نامه‌های منطقه‌ای یاد شده نشان می‌دهد که ارائه تعریف حتی در سطح منطقه‌ای نیز با مشکلاتی روبه‌روست. باید در نظر داشت که طرح مقاله نامه جنایت علیه صلح و امنیت بشری، موضوع تروریسم فردی یا گروهی را مورد توجه قرار داده و مسئولیت کیفری عاملان آن را مورد تصدیق قرار داده است. معیناً این مشکل حقوقی مطرح می‌شود که ماهیتاً جنایت علیه صلح و امنیت بشری فقط از طریق دولت‌ها انجام می‌شود و نه گروه‌های فردی خاص. در واقع مشکل از این اختلاط بحث ناشی می‌شود که مسئولیت حقوق بین‌المللی دولت‌ها برای عمل تجاوز مفهوم می‌یابد و مسئولیت کیفری بین‌المللی افراد ناشی از جنایت علیه صلح است. پاره‌ای از حقوقدانان معتقدند که جای دادن این گونه اعمال در یک منطق نادرست است چرا که مجازات مربوطه برای هر دو نمی‌تواند یکسان باشد.

۲-۲- تروریسم دولتی

تروریسم بین‌الملل به لحاظ حقوقی شامل تروریسم دولتی نیز می‌باشد. این موضوع در مباحث حقوقی بین‌الملل دهه‌های ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ بسیار مشهود بود^۴ و امروزه نیز جایگاه خود را در مباحث مرتبط با تروریسم حفظ کرده است. اقدامات ضد تروریسم دولتی غالباً از سوی سازمان ملل متحد تحت عنوان اشکالی از استفاده از زور در روابط بین‌الملل محکوم شده است. قطعنامه شماره ۳۹/۱۵۹ مجمع عمومی اقدامات تروریستی دولت‌ها را نه فقط تهدید کننده استقلال کشورها، بلکه حق همه ملل نسبت به استقلال، حق خودمختاری و صلح بین‌المللی دانست (Scharf, Miller, 2004: 289).

از آنجایی که تروریسم دولتی تا حدودی به تعریف استفاده از زور نزدیک است و از آنجایی که اولاً حاکمیت دولتها، تمامیت و استقلال سیاسی آنها در حقوق بین‌الملل

محترم و به رسمیت شناخته شده است و ثاباً حق غیرقابل تردید مردم در تعیین سرنوشت نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنها و نیز آزادی از مداخله خارجی، از اصول خدشه ناپذیر حقوق بین‌الملل است که تخلف از آنها، تخلف از تعهدات بین‌المللی کشورهاست، لذا می‌توان در تفسیر موسع تروریسم دولتی آن را در ردیف استفاده غیرقانونی از زور قلمداد کرد.

از مبحث فوق یعنی رابطه و مشابهت میان استعمال زور در روابط بین‌الملل و اقدامات تروریستی دو نتیجه می‌توان گرفت:

۱- تعهد دولت‌ها به منع کاربرد زور در روابط بین‌الملل به موجب معاهدات حقوقی بین‌الملل، کاملاً روشن است. لیکن تعریف تروریسم بین‌الملل در پاره‌ای از ابهامات مانده است. دیوان دادگستری بین‌المللی در قضیه انجام اقدامات شبه نظامی علیه نیکاراگوئه به صراحت اعلام کرد که با توجه به قطعنامه تعریف تجاوز، اعزام دسته‌جات غیر منظم، نشانگر حمله نظامی علیه دیگری است. این نظریه بر ماده ۳ بند G از قطعنامه تعریف تجاوز قرار داشت که اعزام گروه‌های مسلح غیرمنظم توسط یک کشور را برای اعمال زور علیه دیگری، تجاوز می‌داند (Travalio, Altenburg, 2003: 97).

۲- تروریسم دولتی شامل تخلفاتی از سوی دولتهاست که به موجب حقوق بین‌الملل ممنوع می‌باشد. لیکن برشمردن اشکال این اقدامات موضوع پیچیده‌ای است. با این حال معضل برخورد با تروریسم در این شکل قرار ندارد. در واقع عدم دست‌یابی به تعریفی پذیرفته شده از تروریسم بین‌الملل وضعیت حقوقی آن را تغییر نمی‌دهد، مگر این که تمایل سیاسی برای منع اعمال زور در روابط بین‌الملل ایجاد شود. پس آنچه الویت دارد اجرای حقوق بین‌الملل است تا تعریف تروریسم بین‌الملل.

۲-۳- تروریسم بین‌الملل و جنایت فراملی

از آنجایی که تروریسم به معنی سیاسی کلمه و تفسیر موسع می‌تواند با ترور گسترده برای دست‌یابی به اهداف خاصی یکسان فرض شود، غالباً این ویژگی با اقدامات فردی یا گروهی مشابهی که مورد حمایت دولتی می‌باشند، مساوی تلقی می‌شود. این فرضیات هر چند، ماهیت عمل ارتكابی را به اهداف دولت منسوب می‌کند که نگرش

حقوقی متناسب با آن را ایجاد می‌نماید، لیکن وجه سیاسی آن بر ماهیت عمل غلبه می‌یابد. لذا در مباحث دیپلماتیک و یا آکادمیک سخن بر سر دولت و یا رژیم تروریست و نحوه مبارزه با آن مطرح است که غالباً با تبلیغات سیاسی خاص نیز برای دست یابی به اهداف مورد نظر همراه باشد. با این وصف و صرف نظر از تداخل عوامل سیاسی در ماهیت عمل تروریستی، یک موضوع مهم این است که تروریسم اساساً چالشی بر توانایی دولت‌ها برای رعایت نظم و قانون است و این چالش در ویژگی جنایی بودن عمل ارتكابی قرار دارد (Posner, 2005: 423-425).

در ماهیت جنایی تروریسم و مسئولیت حاصل از آن باید به عناصر تشکیل دهنده پدیده توجه داشت. اولین عنصر این است که عمل ارتكابی نه فقط تهدید کننده حیات مردم بیگناه می‌باشد، (بویژه در موارد بمب گذاری، هواپیماری و گروگانگیری) بلکه اساساً تهدیدی برای صلح بین‌المللی است. عنصر دیگر به مسئولیت مرتکب تروریسم به عنوان سوژه جنایت باز می‌گردد. احراز کیفری بودن عمل ارتكابی را از طریق تفسیر این گونه مسئولیت می‌توان توضیح داد. این توضیح حساس تر می‌شود که دولت اقدامات تروریستی را سازماندهی کرده و یا به کلی مورد حمایت قرار دهد.

در حقوق بین‌الملل هیچ کشوری حق انجام اقدامات تروریستی در قبال دیگران را ندارد. اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری میان این ممنوعیت را به صراحت بیان می‌دارد:

هر دولتی موظف است از سازماندهی، تحریک، و مشارکت در اقدامات تروریستی علیه دیگران خودداری کند.

انجام اقدامات تروریستی می‌تواند در این صورت به عنوان تجاوز یا انجام عمل مسلحانه علیه دیگران تلقی شود. اگر این گونه عملیات در آستانه شدت عملیات نظامی نباشد، تشخیص میان استفاده فاحش از زور از دیگر استفاده‌های زور، به عهده دیوان دادگستری بین‌المللی است؛ و هر چند چنین مواردی در آستانه تعریف دادگاه از اقدام فاحش نظامی قرار نگیرد، از قضاوت دادگاه در خصوص قضیه نیکاراگوئه چنین برمی‌آید که به لحاظ حقوقی کشور قربانی تعرض تروریسم حق دست زدن به اقدام متقابل را دارد.

بنابراین هر چند در طرح نهایی مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها موضوع تروریسم از قرار گرفتن در ردیف جنایاتی که تهدید کننده منافع اساسی جامعه بشری باشد، خارج شده است، لیکن طرح قانون جنایت علیه صلح و امنیت بشری حساسیت جامعه بین‌المللی را پاسخ داده است. بنابراین به نظر می‌رسد به موجب طرح مقاله نامه مذکور ماهیت جنایی عمل تروریسم بین‌الملل را احراز نموده و حتی احراز از آن را با قواعد آمره و تعهدات عام در پیوندی نزدیک تفسیر کرد (Posner, 2005: 423-425).

لیکن عدم احراز قطعی تروریسم بین‌الملل به عنوان جنایتی بین‌المللی و ضعیف بودن تلاش‌های جامعه بین‌المللی در مقابله با تروریسم، منجر به حالتی شده است که به موجب آن فقط پاره‌ای از اقدامات تروریستی که مشخصاً در مقاله نامه‌های مربوط قید شده اند در حیطه حقوق کیفری بین‌المللی قرار گیرد.

علی‌رغم تلاش‌های جامعه جهانی برای ایجاد مقررات حقوقی الزام آور برای پیشگیری از عملیات تروریستی و مسئولیت بین‌المللی حاصل از آن از یک سو و به رسمیت شناختن تروریسم به عنوان جنایت علیه بشریت، هنوز مقررات مذکور از ظرفیت حقوقی الزام آور بودن برخوردار نشده‌اند. مقاله نامه‌ها و پرتکل‌های مرتبط با مسئولیت دولت در قبال پدیده تروریسم دامنه‌ای وسیع‌تر از توصیه به دولت‌های عضو ندارد. در حالی که این پدیده مخرب ابعاد تازه یافته است.

پیش از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر برخی از کشورها از جمله الجزایر، هند، سریلانکا و ترکیه پیشنهاد کردند جنایت علیه بشریت مندرج در ماده ۷ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی به پدیده تروریسم بین‌الملل تسری داده شود. فرض اصلی این دیدگاه نیز این است که تروریسم در سطح فراملی آن، تغییر ماهیت یافته و به جنایت علیه بشریت به موجب حقوق بین‌الملل عرفی تبدیل می‌شود چرا که با حمایت دولت و یا تحت نظر دولت انجام می‌شود. مخالفت اصلی با توسعه دامن شمول اساسنامه دیوان دادگستری به جنایت تروریسم از سوی ایالات متحده آمریکا انجام می‌گرفت. به نظر دولت این کشور مشکلات جدی بر سر راه این توسعه دامن شمول عبارتند از:

الف) پدیده تروریسم به خوبی و دقیق تعریف نشده است.

ب) توسعه صلاحیت کیفری دادگاه به پدیده تروریسم باعث سیاسی شدن دادگاه شده و آن را از انجام وظایف مصرحه در اساسنامه باز می‌دارد.

پ) برخی از انواع تروریسم در سطحی از شدت عمل برخوردار نیستند تا توسط دادگاه کیفری بین‌المللی بررسی شوند.

ت) پیگیری قضایی و مجازات تروریست‌ها توسط دادگاه‌های داخلی و نظام‌های حقوقی ملی همانگونه که در حقوق بین‌الملل عرفی مرسوم بود به مراتب کارآتر از ارجاع آن به دادگاه کیفری بین‌المللی می‌باشد.

علاوه بر این نیز برخی از کشورهای در حال توسعه بر ضرورت وجه تمایز میان تروریسم و تلاش برای رهایی از سلطه خارجی، خودمختاری و استقلال، نظر داشتند. از این روی در مذاکرات منتهی به کنوانسیون سال ۱۹۹۸ م، اجماع نظری در خصوص تروریسم و تطبیق آن به عنوان جنایتی علیه بشریت به عمل نیامد و نتوانست جایگاهی در مصادیق این گونه جنایات در اساسنامه به دست آورد. با این وصف وخامت واقعه ۱۱ سپتامبر زمینه مناسبی به وجود آورده است تا عملیات تروریستی به عنوان جنایتی علیه بشریت و نیز جنایت علیه صلح و امنیت بشری مجدداً در کانون توجه مفسران حقوق بین‌الملل قرار گیرد. گو اینکه این چشم انداز جدید در اختلاط آمیزه‌های سیاسی و منافع کشورها خدشه دار می‌شود. ایالات متحد آمریکا که خود قربانی جنایت ۱۱ سپتامبر بود یکی از موانع اصلی پیشرفت کار دادگاه کیفری بین‌المللی است (Posner, 2005: 423-425).

۳- تحولات تقنینی

۳-۱- نقش تقنینی شورای امنیت

تردید نیست در مواردی که صلح بین‌المللی دچار خدشه می‌شود یا تهدیدی برای آن به وجود می‌آید، شورای امنیت به لحاظ نقش اساسی که در این زمینه دارد می‌تواند برخی اقدامات قهری را تحمیل نموده و حتی به زور متوسل شود. حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و تأثیرات شدید آن سبب شد که شورای امنیت به صورت یک قانونگذار ظاهر شود که البته در صلاحیت آن نیست. بعد از حادثه مذکور شورای امنیت قطعنامه‌های تصویب کرد

که در مبارزه با تروریسم تعهدات و تکالیف متعددی را به دولت‌ها تحمیل می‌کند. این قطعنامه در عین حالیکه مربوط به وضعیت‌های مذکور نظیر آنچه در افغانستان می‌گذرد، می‌باشد، نوعی قانونگذاری پیرامون مسئله تروریسم نیز هست، چرا که بدون هیچ ممنوعیت زمانی، مکانی، تعهدات سنگین و قابل‌اعمالی را به دولت‌ها تحمیل می‌کند. معذک‌کن چنین قطعنامه‌هایی مشکلات مهمتری را به وجود می‌آورد که اولین آنها مربوط به نقش صلاحیت تقنینی شورای امنیت است.

اگر از نقطه نظر کلی برای این قطعنامه حوزه صلاحیت عام قائل شویم در واقع به جریان کوتاه شدن دست دولت‌ها از حوزه‌هایی که اساساً در صلاحیت خود آنهاست، کمک کرده و موجب تقویت رویکرد تبدیل شدن شورای امنیت به یک قانونگذار بین‌المللی شده ایم. در نتیجه اختیارات شورای امنیت بیش از آن چیزی که در مواد ۲۵ و ۱۰۳ منشور ملل متحد پیشبینی شده، بوده و خواهد توانست عهدنامه‌های بین‌المللی را که مطابق تصمیمات خود نمی‌بیند ابطال نماید (Posner, 2005: 424-425).

۲-۳- تعهدات دولت‌ها در مبارزه با تروریسم

قطعنامه ۱۳۷۳ شورای امنیت مصوب سال ۲۰۰۱ میلادی، دربرگیرنده مجموع‌های از تعهدات الزام‌آور برای دولت‌هاست. مسئله ارزش عام‌الشمول این قطعنامه، همچنانکه در بالا به آن اشاره شد، هنوز مورد بحث است. ولی علاوه بر این دو مشکل دیگر نیز به وجود می‌آورد: اولاً، شورا از کنار مسئله تروریسم دولتی به سرعت رد شده است. این قطعنامه با رویکرد امنیتی و آمرانه‌ای که در مبارزه با تروریسم در پیش گرفته است درصدد باز فشرده کردن و تضییق و هرچه بیشتر آمرانه کردن مقررات مربوط به آن بوده و در این جهت از همه دولت‌ها انتظار حمایت همگانی و بدون هیچ عذر و تقصیر را مد نظر دارد. از آنجایی که قطعنامه مذکور متعرض کیفیت سیاست داخلی دولت‌ها نشده و به نحو افراطی با این موضوع به مداخلات و مدارا برخورد کرده، لذا برای آن دسته از رهبرانی که رفتار مبهمی در پیش گرفته اند، میدان را باز گذاشته است (Travalio, Altenburg, 2003: 97). مشکل دوم، مربوط به توانایی بعضی از دولت‌ها در پاسخ به الزامات شورای امنیت است. به موجب این قطعنامه دولت‌ها مکلف‌اند در کنار تکالیف متعدد دیگر، از اقدام کسانی که تروریسم را سازمان داده و یا با حمایت مالی

اعمال تروریستی را تسهیل می کنند، جلوگیری کرده و اجازه ندهند از قلمرو آنها علیه دول دیگر یا اتباع دول دیگر استفاده تروریستی به عمل آید. بدیهی است که برخی از دولت‌ها دارای آنچنان ساختار و سازماندهی که بتوانند این تعهدات را برآورده نمایند، نیستند، لذا نباید آنها را متعهد به نتیجه فرض کنیم. فراموش نکنیم که حادثه ۱۱ سپتامبر در خود کشور امریکا و علیه آن واقع گردید. بنابراین دلیلی ندارد تصور شود که اگر این اقدام از طریق قلمرو ایالات متحد و به منظور انهدام اهدافی در مکزیک یا کانادا طراحی شده بود توفیق نمی یافت (بلکه به طریق اولی موفق می شد). حتی در خود کشورهای قدرتمند، نواحی و مناطقی با شهرهای بزرگ وجود دارند که در آنها حکومت مرکزی فقط در آن یک نظارت نسبی اعمال می کند. این واقعیت ما را به موضوع مسئولیت دولت‌ها رهنمون می کند.

۳-۳- تحولات قانونی مسئولیت دولت‌ها

موضوع مسئولیت دولت‌ها در عین حالیکه یکی از ظریفترین و مشکل‌ترین مسائل حقوق بین‌الملل است همواره در حال تکامل نیز می‌باشد. بدین نحو می‌توان به طرح مواد راجع به مسئولیت دولت‌ها در قبال اعمال خلاف حقوق بین‌الملل، که بعد از سال‌ها تلاش و فعالیت توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل به تصویب رسیده و مجمع عمومی فقط آن را بازنویسی نموده است، به عنوان یک مرجع با ارزش، اشاره کرد. در اینجا در مورد حالت‌هایی که در آنها اعمال تروریستی توسط ارگان‌های دولتی یا تحت راهنمایی دولت ارتکاب می‌یابند بحث نمی‌کنیم، چرا که در این وضعیت‌ها مسئولیت دولت کاملاً محرز است. کشورهایی که مستقیماً در اقدامات تروریستی مداخله دارند وضعیتشان روشن است ولی مسئله مهم و ظریف مربوط به نمونه‌هایی از دولتهاست که به عنوان حکومت ملی کنترل مؤثر بر قلمرو خود ندارند. توجه به این امر از آن جهت در خور اهمیت است که گرایش فعلی، که در مسیر تشدید بیشتر سیر می‌کند. مبنای این گرایش را باید در گسترش حوزه عمل حقوق بین‌الملل عمومی دانست که هر روز تعهدات بیشتری در زمینه کنترل و مراقبت در مورد اتباع برای دولت‌ها ایجاد می‌کند.

مسئولیت دولت در این موارد نه از حیث شخص خصوصی عامل خسارت، بلکه از جهت عدم قاطعیت دستگاه‌های ذیربط دولتی که تعهدات بین‌المللی خود را جدی نگرفته‌اند، تحقق می‌یابد. البته در مورد مسئولیت بین‌المللی ذکر این نکته هم ضروری است که باید ساختار و مدیریت دستگاه دولتی به گونه‌ای باشد که انتظارات متعارف در مراقبت جدی از قلمرو خود را جوابگو باشد. در اینجا فرضیه غیبت یا فقدان دست‌اندرکاران و مسوولین رسمی امور هم باید تذکر داده شود. در این زمینه ماده ۹ طرح پیشنهادی کمیسیون حقوق بین‌الملل اینگونه پیشبینی کرده است: اقدامات شخص یا گروهی از اشخاص، مطابق حقوق بین‌الملل در صورتی عمل دولت تلقی خواهد شد که این شخص یا گروه در غیاب یا فقدان مأمورین رسمی دولتی و در محدوددهای که نیاز به انجام چنین اقداماتی بوده عمل کرده باشند (Archibugi, 2002: 29-31).

در بخش توضیح و تفسیر، کمیسیون به خوبی تصریح میکند که سه شرط مذکور در این ماده توأم‌اند اول اینکه اقدام یا موضع‌گیری باید به نحو مؤثری مربوط به اجرای اختیارات ناشی از قوای عمومی باشد. دوم اینکه این فعل در غیبت یا فقدان مقامات و مسوولین رسمی انجام گرفته باشد و سومین شرط این است که شرایط و اوضاع و احوال، به صورت حقیقی ضرورت انجام این اقدامات را به عنوان اجرای قوای عمومی توجیه نمایند. شخص یا گروه باید به ابتکار خود اقدام کرده باشند، که این اقدام ممکن است ناشی از فروپاشی دستگاه دولتی یا در موارد بسیار محدودتر از دست‌دادن کنترل دولتی صورت گرفته باشد. شرط سوم مبنی بر اینکه شرایط موجود، مقتضی این اقدامات باشند، اندکی مبهم به نظر میرسد و از صراحت کمتری برخوردار است (Archibugi, 2002: 29-31). همانگونه که در تفسیر مشخص می‌شود این عبارت بدین معناست که غیبت یا اساساً فقدان پلیس و یا سایر مسوولین، اقدام شخص یا اشخاص را در چنین مواقعی توجیه نماید. در اینگونه مواقع دستگیری و توقیف موقت مجرمان توسط اشخاص خصوصی (غیروابسته به دولت) قابل توجیه بوده اما توسل به تجاوز مسلحانه از جانب آنها غیرقابل قبول خواهد بود. بطور خلاصه، در ارتباط با گروه‌هایی که در یک کشور عملیات تروریستی را سازماندهی می‌کنند و دولت بطور مستقیم به آنها کمکی نمیکند باید سه حالت را از یکدیگر تمیز داد. مورد اول زمانی است که در بخشی از سرزمین آن کشور یک قدرتی ولو مخالف دولت مرکزی کنترل مؤثری اعمال می‌کند و از این ناحیه عمل خلافی که موجب

مسئولیت است نشأت می‌گیرد، در اینجا مسئولیت مقام مذکور براساس اصل کنترل مؤثر محرر است. حالت دوم وقتی است که مقام رسمی اصل مراقبت متعارف را به عمل نیاورده و به واسطه این قصور عمل خلاف ارتکاب پیدا کرده در این حالت نیز مسئولیت کاملاً محرر است. سومین وضعیت زمانی است که قدرت مرکزی به دلیل هرج و مرج‌های داخلی در بخشهایی از سرزمین خود قادر به کنترل واقعی نیست (Archibugi, 2002: 29-31). البته باید اذعان کرد که تعریف هریک از حالات فوق و مرزبندی دقیق میان آنها به دلیل فرضی بودن آن، کار آسانی نیست لیکن ضرورت آن غیرقابل انکار است و بایستی این سه حالت را از یکدیگر جدا کرد. مسئله کلیدی دیگر نحوه برخورد جامعه بین‌المللی با این وضعیت‌هاست. بدیهی است دولتی که مورد تجاوز واقع شود یا به واسطه فعالیت‌های تحریک آمیز تروریستی از طریق سرزمین دولت دیگر در معرض تهدید قرار گیرد خواهان جبران این مسئله است (به دنبال راه حل معقول است): یا دولت مقصر با شناسایی مسئولیت خویش در صدد جبران مافات بر می‌آید و به اعمال مجرمانه پایان می‌دهد، یا به ناتوانی خود و به از دست دادن حاکمیت عملی بر بخشی از سرزمین خود اقرار می‌نماید. این مسئله سرزمین‌های ساختار از دست داده، یعنی سرزمینهایی که به دلیل عدم سازماندهی و مدیریت مناسب و وجود وضعیت‌های هرج و مرج، قدرت مرکزی توان اعمال قوای عمومی (حتی به میزان حداقل) را ندارد، مسئله‌ای اساسی در چارچوب یک بررسی آینده نگر محسوب می‌شود. طبعاً این موضوع ما را به بحث استفاده از زور در سطح بین‌الملل برای مبارزه با تروریسم، هدایت می‌کند.

۳-۴- اقدامات قهری سازمان ملل

شورای امنیت، برطبق ماده منشور ملل متحد می‌تواند با توسل به نیروی هوایی، دریایی و زمینی تمام اقداماتی را که برای حفظ و یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی ضروری می‌داند اتخاذ کند. شورای امنیت زمانی می‌تواند به چنین اقداماتی متوسل شود که دریابد اقدامات اتخاذ شده در چارچوب ماده برای این منظور کفایت نکرده است. اقدامات مبتنی بر ماده استفاده از زور را در بر نمی‌گیرد، بلکه اقدامات مقدماتی هستند که البته در مواقع اضطراری به کارگیری آنها قبل از توسل به زور الزامی نیست. در قضیه افغانستان، مدت‌ها

بود که ضرورت اتخاذ اقدامات مندرج در ماده آشکار شده بود، به همین دلیل حتی قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شورای امنیت وضعیت افغانستان را به منزله تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی ارزیابی کرد، و در مقابل عدم واکنش صریح و رسمی طالبان، شورای امنیت بدون چون و چرا می‌توانست قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر به نیروی مسلح متوسل شود (قوه قهریه) و حادثه ۱۱ سپتامبر با فرض انتساب به طالبان، به عنوان علت غائی، موضع شورای امنیت در مورد دخالت نظامی در افغانستان را تقویت کرد.

۳-۴-۱- استناد به دفاع مشروع برای ورود در مناقشات مسلحانه

افغانستان: چرا باید بجای توسل به زور بر وفق ماده ۴۲ منشور به قاعده دفاع مشروع توسل جست؟ تردیدی نیست که ایالات متحد مورد تجاوز قرار گرفته بود ولی آیا این تجاوز بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر هنوز در جریان بود؟ آیا بهتر نبود شورای امنیت به استناد عدم تمکین رسمی طالبان نسبت به قطعنامه‌های قبلی و با استناد به اینکه وضعیت افغانستان صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر انداخته است، مداخله نماید؟ زمانی که تصمیم‌گیری شورای امنیت به دلایل سیاسی و بلوک بندی‌ها غیرممکن است، تجویز قاعده دفاع مشروع بجای اقدام کردن بر وفق فصل هفتم منشور قابل درک است. در زمانیکه جنگ سرد در اوج خود بود بحث‌های جدلی فراوانی در مورد توسعه مفهوم دفاع مشروع و تسری آن به دفاع مشروع پیشگیرانه در گرفته بود. لیکن در حادثه افغانستان استناد به دفاع مشروع پیشگیرانه قابل دفاع به نظر نمی‌رسد، چراکه هیچ مانعی در اتخاذ تصمیم قاطع برای توسل به زور در چارچوب فصل هفتم وجود نداشته، و چنین تعابیر و تفاسیر احتمالاً ناشی از مفروضات سیاسی است. اما فارغ از بحث‌های حقوقی به واقعیات عینی پردازیم (Greenwood, 2002: 314-315).

ناتوانی نیروهای سازمان ملل در برابر فوجی از قبیل نسل‌کشی در رواندا هنوز به صورت یک سوال باقی مانده است. البته سازمان در جهت برقراری و اعاده صلح و امنیت بین‌المللی شماری از اقدامات درخور توجهی را رهبری و هدایت کرده است، لیکن شرط تاثیر این اقدامات در وضعیت فعلی، حضور و مشارکت قدرت‌های بزرگ و بویژه ایالات متحد امریکاست. این تفکر برای همگان قانع‌کننده نیست، چرا که در این صورت هیچ چیز مانع از این نمی‌شود که ایالات متحد تمام عملیاتی را که قرار است تحت هدایت و

رهبری سازمان ملل انجام گیرد، در انحصار خود نگیرد. همچنان که در جنگ خلیج فارس این موضوع تحقق عینی یافت: ماده ۱۰۶ منشور ملل متحد برای اتخاذ تصمیم مشترک بنام ملل متحد و جهت صلح و امنیت بین المللی مسئولیت ویژه‌ای به اعضای دائم شورای امنیت محول کرده است (سیمبر، ۱۳۸۰: ۷۷). در قضیه افغانستان غالباً انگیزه‌های سیاسی است که تصمیم شورای امنیت را توجیه می‌کند. در این واقعه ایالات متحد برای بدست آوردن چراغ سبزی که به او اجازه دهد به روش خود وارد عمل شود، ترجیح می‌داد (یا حداقل توقع داشت) از یک حاشیه امنیتی مطمئن تری برخوردار شود تا در این زمینه قدرت مانور بیشتری داشته باشد. مضافاً از طرف دیگر برای بسیاری از اعضای شورای امنیت بهتر بود برای پرهیز از تحمل بار مسئولیت ناشی از وسعت استفاده از نیروی قهری، حساسیت‌های زیادی در مورد درجه توسل به قوه قهریه به خرج ندهند. کما اینکه با اغماض و بی آنکه این مسئله را بطور شفاف تصریح نمایند از کنار آن گذشتند. در نهایت خشونت‌های مداوم طالبان نیز موجب اتخاذ تصمیم حمله به افغانستان شد بطوریکه حتی مدافعان حقوق بشر نیز که هدف نهایی یعنی سقوط طالبان را آرزو می‌کردند، از برخی نتایج ناخوشایند و خشن ناشی از عملیات نظامی چشم پوشیدند.

با استناد به دفاع مشروع جمعی، ایالات متحد، اعضای سازمان ناتو را هم درگیر این عملیات کرد. گرچه مطابق اساسنامه ناتو مشارکت در این عملیات مجاز بوده است اما، اعضای ناتو با اجابت درخواست ایالات متحد قصد تقویت موضع سیاسی و مالی خود را نیز مد نظر داشتند.

خلاصه، گرچه دلیل این مسئله قابل درک است، لیکن تاسف آور است که راه حل بسیار معقول و مشروع یعنی توسل به قوای قهری برطبق فصل هفتم منشور بویژه ماده ۴۲ به راه حل دیگری که توجیه آن دشوار به نظر می‌رسد، ترجیح داده شد. ابعاد مسئله بسیار گسترده است، خطر واقعی با توجه به اختیارات وسیعی که سنای امریکا به رئیس جمهور داده است روشن می‌شود. مطابق این اختیارات به رئیس جمهور امریکا اجازه داده شده است، نه تنها علیه کشورهایی که حملات تروریستی را سازماندهی کرده و با کمک خود وقوع آن را تسهیل می‌کنند دست به هر نوع اقدام مناسبی بزنند، بلکه براساس همین مجوز

می‌تواند علیه کشورهای که تروریست‌ها و سازمان‌های تروریستی را پناه می‌دهند نیز، اقدام لازم به عمل آورد (Abramyan, 2004: 128-131). اگرچه بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر توسل به زور به عنوان دفاع مشروع برای حمله به افغانستان (ولو با اعتراضاتی که همراه بود) مورد پذیرش قرار گرفت، اما باید توجه داشت که توسعه مفهوم دفاع مشروع، راه توسل فردی به زور را تسهیل کرده و از این طریق در درازمدت امنیت بین‌المللی در معرض خطر جدی قرار می‌گیرد (Abramyan, 2004: 130-133).

۵- تاملات مربوط به آینده

۵-۱- تحولات نظام بین‌المللی و حقوق بین‌الملل

اگر برای حادثه ۱۱ سپتامبر نتیجه مثبتی بتوان تصور کرد آن این است که باعث شد تا دولت‌ها اهمیت فزاینده همبستگی جهانی را درک کنند. باید توجه داشت که همبستگی بین‌المللی نه فقط برای مبارزه با تروریسم، بلکه در همه زمینه‌ها و برای رتق و فتق همه مشکلات بین‌المللی لازم است. تحول و دگرگونی موزون و هماهنگ در نظام بین‌الملل مبتنی بر دستیابی عموم به رفاه عمومی یک آرمان خواهی دور و دراز است که اصولاً بطور کامل قابل تحقق نیست. معذک اوضاع و احوال کنونی با تمام گرفتاری‌ها و مصائب قرن بیست و یکم، این فرصت را در اختیار سیاستمداران و حقوقدانان و علمای اخلاق گذاشته است تا نقش خود را در راهبری و هدایت نظام بین‌المللی ایفاء نمایند. در ساختار جدید، ضرورت توجه و تأکید به برخی از پارامترهای تعیین کننده از قبیل هویت مشترک، وحدت رویه در مواجهه با مشکلات امروزی، هنجارهای بین‌المللی حافظ منافع جهانی، توسعه عدالت جزایی بین‌المللی، باز تعریف نقش دولت‌ها و تقویت سازمان ملل متحد بویژه شورای امنیت کاملاً هویدا است.

۵-۲- اتخاذ وحدت رویه در مواجهه با مشکلات جهانی

جهان در قرن بیستم به طور اساسی در سایه یک رشته تحولات زیر و رو شده، برخی از این تحولات بسیار مثبت و برخی دیگر کمتر مثبت بوده و جملگی مشکلات عدیده روزافزونی ایجاد کرده که باید توسط دولت‌ها مشترکاً حل شود و در نتیجه موجب

وابستگی شدید کشورها به یکدیگر شده است: جمعیت جهان از مرز ۶ میلیارد نفر گذشته است، یک سوم از این جمعیت در تیره بختی و بی ثباتی زندگی می کنند. علوم بشری پیشرفت قابل توجهی کرده و به تبع آن کره زمین مملو از سلاح های مخرب و نابود کننده شده است، اطلاعات به صورت لحظه ای مبادله می شود. در این میان تخریب محیط زیست، کاهش منابع بالقوه زمین، آلودگی هوا، خاک، و آب تخریب فضای سبز و جنگل زدایی و توسعه فاجعه آمیز کویر، شکنندگی سیاره ما را کاملاً آشکار و عیان نموده است، به نحوی که هیچگاه تصور آن را نمی کردیم. قطعاً این مشکلات دامن همه افراد را می گیرد.

برای دولتهایی که باید مردمان فقیر کشورهايشان را تغذیه کنند و حداقل زندگی، آموزش و پرورش، امنیت و عدالت را برای آنها فراهم کنند، همینطور دولتهایی که همواره درگیر جنگ داخلی اند، با مهاجرت انبوه و بلایای طبیعی مکرر دست به گریبانند، مبارزه با تروریسم بی معنا نیست اما این دولت ها فرصت اندیشیدن به آن را هم ندارند. از سویی دیگر، اتباع کشورهای ضعیف و در عین حال فاسد که در فلاکت و بدبختی زندگی می کنند و همواره قربانی خشونت بوده و هیچ امیدی غیر از خروج از حوزه سلطه این قدرت ها ندارند، چگونه می توانند اهمیت مبارزه با تروریسم را دریابند؟ برای بسیاری از این مردمان، برخی از تروریست ها حتی قهرمان محسوب می شوند و این علاقمندی برای ما باید هشدار جدی تلقی شود. انتظار پابندی این دسته حکومت ها و مردمانشان به مبارزه با تروریسم، بدون جلب اعتماد آنها از طریق پاسداشت حرمتشان توهمی بیش نیست. تنها راه واقعی قبولاندن اینکه تروریسم دشمن تمام بشریت است، تمایل به اجرای واقعی عدالت، مهرورزی و همبستگی جهانی برای حل مشکلات پیش روست. مسئله جنگ هم بعد جدیدی به فاجعه سیاره ما افزوده است. دردها و بدبختی های شدید ناشی از جنگ و عواقب غمبار آن برای محیط زیست و خسارات وارده بر افراد درگیر در جنگ فاجعه دیگری است. در برخی از جنگ ها بخصوص در افریقا کودکانی برای جنگیدن اجیر می شوند و نباید فراموش کرد که این کودکان تروریست های فردا هستند.

۶- تحولات هنجارهای بین‌المللی یا فراملی

اگرچه تامل پیرامون تحولات و تغییرات سیستم بین‌المللی امر جدیدی نیست لیکن این تحولات در اوضاع و احوال کنونی سرعت بیشتری به خود گرفته است. تصویری که تا به حال از حقوق بین‌الملل در ذهن‌ها نقش می‌بست بسان تصویر صفحه بازی بیلیارد بوده است که در آن هدف جلوگیری از برخورد گلوله‌ها به هم بوده و هیچ کاری نسبت به آنچه در درون آن می‌گذرد نباید داشت. لیکن تصویر امروزی این نیست که نقش حقوق بین‌الملل امروزی باید بیش از تصویر یک قفس کوچک گلوله‌های بیلیارد باشد، چرا که فضای موجود برای زیست بشر به دلیل افزایش بی‌شمار جمعیت به طور قابل توجهی کاهش یافته و در این فضای کوچک فساد یک گلوله (یک دولت فاسد) موجب فساد گلوله‌های دیگر می‌شود. مبارزه بر ضد تروریسم یک واقعیت است ولیکن هنوز در بسیاری از حوزه‌ها از قبیل فاجعه احتمالی ناشی از بد اداره کردن یک کارخانه شیمیایی یا هسته‌ای، آلودگی رودخانه‌ها یا جنگل زدایی انبوه و وسیع، تجاوز و سرکوب ملل که موجب آوارگی توده‌ای آنها می‌شود، مدارا کردن یا همدستی در قاچاق اسلحه و مواد مخدر مسائلی هستند که ماهیتاً بی‌ثبات کننده و مخرب همه مناطق جهان اند. وجود یک مجموعه منافع و ارزش‌های مشترک برای حق همکاری لازم است. این مجموعه منافع به خوبی خود را نشان می‌دهند و رفتارهای خودمحرورانه و خودخواهانه در هر یک از حوزه‌ها بسان خودکشی برای همه است. لذا برای تقویت ارزشهایی که حقوق بین‌الملل مبتنی و متکی بر آنهاست باید بیش از اینها تلاش کرد و کوشید.

۶-۱- روش‌های تهیه و تدوین مقررات

تصویب و انعقاد عهدنامه‌های بین‌المللی که از سالیان دراز براساس وفاق عام انجام می‌گیرد، روش بسیار وقت‌گیری است. تصویب پروتکل‌های الحاقی به عهدنامه‌های ژنو چهار سال و عهدنامه راجع به حقوق دریاها ده سال طول کشید (موسی‌زاده، ۱۳۷۸: ۲۳۴-۲۳۳). این طولانی شدن زمان برای پذیرش هنجارهای بین‌المللی در دنیای همواره در حال تحول برازنده به نظر نمی‌رسد و اقتضانات دنیای فعلی سرعت بیشتری را در این باره می‌طلبد. این امر بیشتر از آن جهت در خور توجه است که اگر تعداد زیادتری از کشورها

به این عهدنامه‌ها نیبوندند این عهدنامه‌ها کارایی لازم را دارا نخواهند شد؛ و این درحالی است که خود مراحل تصویب و تأیید عهدنامه‌ها نیز به زمان اضافی بیشتری نیاز دارد. پیشتر دیدیم با روش مثبتی که شورای امنیت در پیش گرفت و مورد قبول تعدادی از کشورها واقع شد زمان را بسیار کوتاه کرد، در واقع شورا با تصویب قطعنامه‌های مربوط به مبارزه با تروریسم به روش شبه عهدنامه‌ای، مدت ده‌ها سال را به چند روز کاهش داد. علیرغم سودمندی این روش باید اذعان کرد که این چاره همه دردها نیست. افزون بر این قطعنامه‌ها، شورا باید راه‌های دیگری را بگشاید که در ذیل به چند نمونه از آنها اشاره خواهد شد. قبل از هرچیز باید برای تهیه عهدنامه‌های بین‌المللی بین دولتهایی که دیدگاه‌های یکسانی دارند راه‌هایی ابداع شود که از طریق آنها و بدون طی مذاکرات طولانی و بی نتیجه و نیز بدون تحمل مشکلات و انجام سازش‌های متعدد برای حصول اجماع جهانی، تدوین عهدنامه‌ها تسهیل گردد. از این نمونه می‌توان به شیوه به کار گرفته شده برای تصویب عهدنامه اتاوا راجع به مین‌های ضد نفر اشاره کرد. البته این روش زمانی میسر است که حضور کشورها از حیث کمیت و نیز وزن سیاسی شان در سطح روابط بین‌الملل به گونه‌ای باشد که همگی یک هدف مشترک را دنبال کرده تا مانع بروز انتقادهای وسیع گردد. گرچه در این میان و در مورد برخی از هنجارهای جهانی، نباید نقش نهادهای مدنی را که می‌توانند بر روی اراده دولت‌ها تاثیرگذار باشند، نادیده گرفت. در مرحله دوم باید روش‌های منعطف تری را جهت بازبینی عهدنامه پیشینی کرد. در این جهت بازنگری‌های دوره‌های عهدنامه‌ها که زمینه پذیرش راحتتر آنها را فراهم می‌کند، مفید فایده خواهد بود. یعنی با پیشبینی پذیرش الحاقیه‌ها راه بازنگری و تکمیل عهدنامه همواره باز بماند؛ این روش در عهدنامه سال ۱۹۸۰ راجع به سلاح‌های متعارف به کار گرفته شد.

۶-۲- وضوح و به هم پیوستگی و فقدان تناقض در هنجارها

حقوق بین‌الملل در بعد جهانی برای تقویت اعتبار خود در برخورد با مشکلات بزرگ امروزی باید از صراحت و توازن برخوردار باشد. در این زمینه دفاع آشکار از منابع صرفاً ملی یا منطقه‌ای اعتبار و اعتماد جهانی به این نظام حقوقی را که لازمه دفاع از

ارزش‌ها و منافع جهانی است، تضعیف می‌کند. باید قبول کرد که فشار وارده بر رهبران دولت‌ها از سوی رای دهندگان به آنها، صلاحیت و توانایی غیرقابل انکار آنان را در امور مربوط به اداره سیاره ما دچار اختلال می‌کند. بنابراین بیدار کردن و توجیه مردم عادی و شهروندان برای درک مشکلات جهانی باید مد نظر باشد (Sloss, 2004: 159-163).

یکی از حوزه‌هایی که حقوق بین‌الملل در آن از صراحت برخوردار نیست، حوزه سلاح‌های هسته‌ای است. در حین تدوین یا بازبینی حقوق بین‌الملل بشردوستانه هیچگاه به عنوان مسئله بسیار مهم به آن پرداخته نشد و این امر موجب شد تا قواعد حاکم بر سلاح‌های هسته‌ای نه در عهدنامه‌های ۱۹۴۹ ژنو راجع به مخاصمات مسلحانه گنجانده شوند و نه در عهدنامه الحاقی ۱۹۷۷ که به طور ضمنی از کنار مسئله سلاح‌های با قدرت تخریبی بالا بویژه سلاح‌های هسته‌ای می‌گذرد، قید گردند (موسی‌زاده، ۱۳۷۸: ۸۹). معذک دلیل ابراز شده در آن دوره تا حدودی قابل قبول بوده است. سلاح‌های هسته‌ای دارای کارکرد بازدارندگی بوده و از وقوع مخاصمه مسلحانه بین دولت‌های صاحب سلاح‌های هسته‌ای در سطح وسیع جلوگیری می‌نمایند. فلسفه بازدارندگی سلاح‌های هسته‌ای باعث جلوگیری از طرح بحث‌های واقعی و جدی در این باره شد. بدین ترتیب، دولتهایی که استراتژی دفاعی آنها بر این سلاح‌ها متکی است، از محکوم کردن مطلق به کارگیری این سلاح‌ها خودداری کردند، تا مبدا به دلیل اینکه سیاست‌های دفاعی آنها ناقض حقوق بین‌الملل است در معرض انتقاد واقع شوند. اما ابهام در این مسئله کماکان باقی است، چرا که این سلاح‌ها در صورتی وصف بازدارندگی موجهی دارند که تهدید مورد نظر چیزی فراتر از یک تصور ساده باشد، یعنی بتوان پذیرفت که کاربرد سلاح‌های هسته‌ای بی آنکه آشکارا ناقض اصول کلی و قواعد عمومی حقوق بین‌الملل بشردوستانه باشند، جنبه بازدارنده دارند. بدین ترتیب، زمان درازی در این ابهام مفید زیسته ایم (چون که بیش از ۵۰ سال مانع برخورد هسته‌ای بین قدرت‌های بزرگ هسته‌ای شده است). به دنبال استعلام مجمع عمومی سازمان ملل، دیوان بین‌المللی دادگستری ناچار شد دیدگاه خود را در این باره به صورت شفاف بیان نماید. رای دیوان باب بحث‌ها و تحلیل‌های فراوانی را گشوده که ما در اینجا آنها را مورد بحث قرار نمی‌دهیم. فقط یادآوری می‌کنیم که نظر دیوان دارای اهمیت قابل توجهی است، چرا که به اتفاق آرا اعلام شده است. به موجب این رای دولت‌ها

متعهداند تحت نظارت مؤثر و مطلق بین‌المللی در همه زمینه‌ها، مذاکرات لازم برای خلع سلاح هسته‌ای را دنبال نمایند (Roberts, 2002: 24-27). تا آنجا که می‌دانیم از آن زمان تا کنون هیچ اقدام قابل توجهی صورت نگرفته و این ابهام تداوم یافته است. به نظر می‌رسد، تبیین و شفاف کردن دیگر هنجارهای حقوق بین‌الملل در حوزه حقوق بین‌الملل بشردوستانه از قبیل مفهوم اهداف نظامی، خسارات غیرنظامیان حادثه دیده نیز ضروری است، اگرچه متأسفانه اقدامات انجام شده به خاطر امتناع قدرت‌های هسته‌ای برای ابهام زدایی از این موضوعات عقیم مانده است. به هر حال پرونده سلاح‌های هسته‌ای و عواقب آن، با موضوع مبارزه برضد تروریسم بی ارتباط نیست، زیرا که ماهیتاً تهدید به استفاده از سلاح هسته‌ای علیه ملت‌ها و حشترها و هراس‌انگیز است. اگر این موضوع بدین صورت رها شود برحذر داشتن کسانی که برای دفاع از استقلال سرزمینی و تعیین حق سرنوشت خود قصد استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی را دارند، بسی مشکل خواهد بود.

خلاصه اینکه امروزه، برای تقویت اعتماد اعضای جامعه بین‌المللی ابهام زدایی از هنجارها و قواعد حقوق بین‌الملل امری اجتناب‌ناپذیر است. برای اثبات این واقعیت که حقوق بین‌الملل واقعاً در خدمت همگان است، نباید شفاف کردن مقررات بین‌المللی مربوط به سلاح‌های هسته‌ای را ساده انگاشت.

۶-۳- تحولات دیوان کیفری بین‌المللی

تصویب اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی در رم به سال ۱۹۹۸ گام بزرگی به جلو به شمار می‌آید، ولی باید توجه داشت که فهرست جنایات بین‌المللی محدود به موارد احصاء شده در این اساسنامه نیست. این سند (اساسنامه) در واقع واکنش به جنایات و اقدامات سبعانه قرن گذشته بوده و مبین این نکته است که علاوه بر جلوگیری از تکرار این اعمال شوم، باید مرتکبان آنها را نیز به مجازات رساند. یقیناً تحکیم و توسعه دیوان مزبور توسط قضات، دادستان و کارکنان برای ادامه خدمات بهینه امر شایسته و دارای اولویت است و باید در این جهت کاری کرد که تردیدها و دغدغه‌های کسانی که هنوز از پیوستن به اساسنامه خودداری کرده‌اند برطرف شود و این مرجع در سطح جهان شمول مورد تأیید قرار گیرد. در دراز مدت هم

اساسنامه باید جرایم دیگری را هم دربرگیرد، به خصوص جرایم مربوط به تخریب محیط زیست در سطح وسیع که حیات مناطق مختلف جهان را تهدید می‌کنند و سیاره ما را هرچه بیشتر بی ثبات می‌نمایند، وارد اساسنامه گردند. البته همه این آرزوها منوط به تغییر در رویکردی است که فعلاً جرایم را فقط در قالب‌های کلاسیک و سیستماتیک ارزیابی می‌کند. هنگام اولین بازنگری اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، تمایل جدی به گنجاندن جرم تروریسم در اساسنامه بروز کرد لیکن به دلیل پیش گفته ناکام ماند و تحقق پیدا نکرد. در نتیجه تروریسم در همان قالب قدیمی یعنی با عنوان جرایم علیه بشریت، جرایم جنگی و کشتار جمعی (البته شامل تروریسم دولتی هم می‌شود) در اساسنامه گنجانده شد، درحالی‌که باید تروریسم را در خارج از قالب‌های ویژه سیاسی تعریف کرد و معیارهای اساسی جرایمی را که مصداق تروریسم اند، دقیقاً تعیین نمود (Lawday, 1999: 16). مفهوم تروریسم دربرگیرنده جرایم زیادی است و استخراج یک جرم خاص از آن امر مشکلی است. به زودی خواهیم دید که در چارچوب موازین جزایی و براساس اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، عمل مجرمانه باید به صراحت تعریف شود. به موجب اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها: عمل مجرمانه باید به موجب قانون و به نحو کاملاً مضیق و مشخص تعریف شود به گونه‌ای که هیچ ابهامی در آن باقی نماند (Raymond, 1995: 16-18).

۶-۴- تعریف دوباره نقش دولت‌ها

توسعه حقوق بین‌الملل برای مواجهه مؤثر با ستیزه جویی‌های فعلی جهانی گرایش به این دارد تا استقلال و نقش دولت‌ها را در ارتباط با قواعد تضمین‌کننده منافع بشریت تقلیل دهد. لیکن باید اذعان کرد که برای موفقیت در مبارزه با تروریسم به دولت‌های قوی و در عین حال مسوول نیاز است. این دو به نظر فقط در ظاهر متناقض می‌باشند. گرچه دولت‌ها بخشی از استقلال خود را که با منافع عامه جامعه بین‌المللی در تعارض است از دست می‌دهند که طبیعتاً برای هیچکس روند تضعیفی مطلوبیت ندارد، از یک طرف در حوزه وسیعی که به حاکمیت ملی اختصاص یافته است دولت مسئولیت‌های مربوطه را نیز باید به عهده گیرد، چرا که همچنان که قبلاً متذکر شدیم یک دولت فاسد خطرات متعددی برای همسایگانش دارد. از طرف دیگر باید دریافت که حقوق بین‌الملل بدون

داشتن نمایندگان اجرایی که بتوانند آن را به کار بندند، به طور مؤثر قابل اعمال نخواهد بود. مبارزه بر ضد تروریسم در قضیه افغانستان این واقعیت را به خوبی به نمایش گذاشت. در این قضیه شورای امنیت تا آنجا پیش رفت که به دولت‌های همسایه افغانستان تحت کنترل طالبان و به دولت‌های دیگر بر طبق شرایط خاص، جهت تقویت ظرفیت و توان خود برای اعمال اقدامات لازم و اتخاذ تصمیمات ضروری که شورا توقع آنها را داشت، پیشنهاد کمک کرد. چنین پیشنهادی ضرورت وجود یک جامعه بین‌المللی یکپارچه را همراه دو مسئله مطرح می‌سازد، یکی مشروعیت دموکراتیک دولت‌ها و دیگری واکنش جامعه بین‌المللی در برابر این حلقه‌های سست زنجیر وابستگی جهانی که عملکرد جهان شمول آن را به مخاطره می‌اندازد. در دکتترین سنتی از بی‌اعتنایی حقوق بین‌الملل نسبت به شکل‌های سیاسی داخلی صحبت شده و آزادی کشورها در انتخاب نوع حکومت خود توسط دیوان دادگستری بین‌المللی مورد تأیید قرار گرفته است. اما اینک احساس می‌شود در این باره تحولی اساسی رخ داده و تغییرات قابل توجهی راجع به احترام به حقوق بشر و رفع تبعیض از زنان به وجود آمده است. در سطح اروپایی این پیشرفت‌ها بسیار چشمگیرتر بوده است. خلاصه، صحنه حقوق بین‌الملل امروزی گرایش‌های جدید و مثبتی را نشان می‌دهد و باید برای تداوم این حرکت مثبت تلاش و کوشش بیشتری به خرج داد. تداوم نظارت بر مشروعیت دموکراتیک دولت‌ها بهترین مسیر برای کنترل تروریسم دولتی بوده و موجب اعاده اعتبار اتحاد دولت‌ها در مبارزه بر ضد تروریسم می‌گردد (سیمبر، ۱۳۸۰: ۷۱).

یافتن نقطه تعادل بین واقعیات موجود و آرمان پیشروی به سوی مبارزه مؤثر علیه تروریسم به نحوی که بین آنها برخوردی ایجاد نشود ضرورت دارد و باید برای تحقق آن، اهداف به صورت شفاف معین شده و از تمام فرصت‌ها به نحو احسن استفاده شود. همچنین باید دانست که این انتظارات جز با عزم جدی دولت‌های قوی و متعهد، برای دست یافتن به عدالت حاصل نخواهد شد، واقعاً نمی‌توان بدون یاری رسانی به دولتی که وظیفه اصلی او تامین نیازهای اولیه مردم در عرصه آموزش، بهداشت، امنیت و عدالت است، توقع زیادی داشت.

۶-۵- تقویت نقش سازمان ملل بویژه شورای امنیت

بدیهی است جامعه‌ای که می‌خواهد قدرتمند باشد، به یک محل گفتگو و تبادل نظر و متعاقب آن تصمیم‌گیری برای حل مسائل خود نیازمند است. ما در اینجا بویژه به نقش شورای امنیت تکیه خواهیم کرد. به نظر، ضرورت دارد مجدداً به نقش شورای امنیت در استفاده از زور در صحنه بین‌المللی تاکید شود. امروزه برتری نظامی غیرقابل انکار ایالات متحد در صحنه جهانی، مشکلاتی را در مورد موضوع ظریف و پیچیده به کارگیری زور به وجود آورده است. ظهور مجدد اصل مداخله بشردوستانه و تمایل به بسط مفهوم دفاع مشروع در چارچوب مفهوم غیرشفاف و مبهم جنگ با تروریسم باعث شده است تا انتظار پرداخت و تحمل هزینه از طرف دولتها، به خصوص دولت‌های قوی و برخوردار از ابزارهای لازم نظیر ایالات متحد، با پشتیبانی شورای امنیت، جهت به کارگیری زور در صحنه بین‌المللی بیشتر و بیشتر گردد. به خاطر تفوق بیش از پیش ایالات متحد، ملاحظه می‌شود که این کشور مذاکرات بین‌المللی را در وضعیتهایی که صلح بین‌المللی به خطر افتاده، هدایت و رهبری می‌کند. انتقال این تفوق و برتری سیاسی نظامی امریکا به صحنه بین‌الملل و بنیان‌گذاری یک نظام هژمونی و مبتنی بر برتری امریکا مورد پسند عده‌های واقع شده است. بطوری که پیشنهاد برتری صلاحیت دادگاه‌های ملی ایالات متحد بر دادگاه‌های بین‌المللی جهت محاکمه جرایم بین‌المللی مطرح شده است. این تمایل به دو دلیل موجب نگرانی است: اول اینکه تضعیف نقش شورای امنیت، توسل به زور را به طور دلخواه و بی‌قاعده تسهیل می‌کند، چرا که به بهانه دفاع مشروع در برابر تروریسم و با سوء استفاده از آن زمینه توسل به زور فراهم می‌گردد و دوم در بلندمدت مانع حصول وحدت و همبستگی جهانی برای حل مشکلات مهم بین‌المللی می‌شود. مشکل ویژه جنگ اسرائیل و فلسطین که در حال حاضر تهدید آشکاری برای صلح بین‌المللی بوده و مستقیماً به شورای امنیت مربوط است، نیاز به یک جامعه بین‌المللی متحد و مستحکم برای حل این مشکل را کاملاً آشکار ساخته است. در این زمینه نفوذ و نقش برتر ایالات متحد و عدم استحکام شورای امنیت، این نهاد را بی اعتبار کرده و همه مردم جهان را نسبت به شایستگی این نهاد بین‌المللی در رهبری و هدایت پرونده‌های این چنینی و برقراری صلح و عدالت بین‌المللی

دچار تردید کرده است. به نظر می‌رسد که شورا باید برطبق مقررات منشور اعتبار خود را در حوزه پاسداری از صلح و امنیت بین‌المللی باز یافته و نقش خود را تقویت کند. تعداد زیادی از نظریه‌هایی که در مورد شورای امنیت ارائه شده اند، یا نسبت به آن معترض اند یا بر این اعتقادند که حق وتو و امتیازات پنج عضو دائمی شورای امنیت باید به تعداد دیگری از کشورها نیز تسری داده شود. برعکس، تمایل به تغییر قواعد و عملکردها به منظور حفظ سلطه یک کشور همان قدر خطرناک است که تفسیر منشور، به نحوی که قدرت انحصاری شورای امنیت در مورد تصمیمات مربوط به استفاده از قوای نظامی نادیده گرفته شود. خلاصه هیچ قدرتی، ولو از طریق کنترل نهادهای دموکراتیک، به تنهایی حق ندارد با استفاده از زور خطرات واقعی ایجاد نماید اما، ظاهراً تقویت نقش و اعتبار شورا و کاوش برای یافتن ابزارهای عملی اجرای امنیت ضروری است.

نتیجه‌گیری

جامعه جهانی با درک اهمیت مسئله تروریسم همواره برای تعریف، تبیین، و مقابله با این پدیده به عنوان تهدیدی برای امنیت بین‌الملل تلاش کرده است. با این حال به نظر می‌رسد که اقدامات صورت گرفته کافی نیست. از این رو شایسته است که جامعه بین‌المللی تمام انرژی خود را برای مبارزه با تروریسم و التیام زخم‌های حاصل از آن به کارگیرد و شیوه برخورد با این مسئله برای آینده بشریت بسیار سرنوشت ساز است. این مبارزه اگر با تأمل و دوراندیشی و سازماندهی مناسب همراه باشد موجب وحدت در جامعه بین‌المللی شده و بدین سان مواجهه با مشکلات قرن بیست و یکم یعنی نگرانی فزاینده در مورد سرنوشت عدالت و همبستگی جهانی و حل این مشکلات آسان می‌شود در غیر اینصورت اگر این مبارزه و شیوه‌های آن بدون مطالعه و جامع‌نگری باشد مستعد تولید خشونت و سرکوب و بروز خطرات ناشی از آنهاست. در نتیجه هیچ کس توان غلبه بر این مشکلات را نخواهد داشت بویژه اگر دولت‌های قدرتمندی چون آمریکا فقط به دنبال منافع خاص خود باشند. برای مبارزه با تروریسم شناخت زمینه و عواملی که تروریسم در آنها ریشه دوانیده لازم است و برای شناخت همه جانبه این عوامل و یافتن راه حل اصولی،

به نظر اتخاذ یک روش معقول و جهانشمول ضروری است. مبارزه با تروریسم از دید حقوق بین‌الملل اقدامی است که باید از سوی جامعه جهانی پیگیری شود و توسل یک دولت به اقدامات خشونت آمیز و جنگ طلبانه نه تنها خود نمونه‌ای از تروریسم به حساب می‌آید از منظر حقوق بین‌الملل نیز مورد قبول نیست و در نهایت به تضعیف حقوق بین‌الملل و نهادهایی نظیر سازمان ملل خواهد انجامید.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- سازمان کنفرانس اسلامی در این تعریف رسماً تروریسم را جنایتی بین‌المللی دانسته است. Organization of Islamic Countries, Geneva Seminar on the Contemporary World, June 1987, OIC/ISPT/REP.
- ۲- اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه، همکاری میان دولت‌ها را موظف می‌کند از سازماندهی، تحریک و مشارکت در اقدامات تروریستی علیه دیگران خودداری کنند. باز تأکید می‌شود که به دلیل فقدان مقابله نام‌های عام که همه کشورها را در مقابله با تروریسم متعهد سازد. دورنمای همکاری کشورها ابهام آلود است زیرا بسیاری مشکلات پیچیده و با ماهیت سیاسی باید مرتفع شود تا ارزش اسناد حقوقی بین‌الملل از صرف توصیه فراتر رود.
- ۳- علت رسمی تهیه طرح معاهده ترور الکساندر پادشاه یوگسلاوی در مارچ در تاریخ نهم نوامبر سال ۱۹۳۲ بود. لذا نخستین طرح مخالفت با تروریسم پس از این واقعه شکل گرفت.
- ۴- هجوم‌های بی‌وقفه به هواپیماهای غیر نظامی در دهه ۷۰ انعقاد مقابله نام‌های ایکائو در توکیو، لاهه و مونترال را باعث شد. همچنین حمله به افراد حمایت شده و نیز گروگانگیری انگیزه مناسبی برای مقابله نام‌های بین‌المللی سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۹ بود.

فهرست منابع و مآخذ:

- ۱- سیمبر رضا (۱۳۸۰)، "تروریسم در روابط بین‌الملل: چالش‌ها و امیدها"، راهبرد، شماره ۲۱، پاییز.
 - ۲- موسی زاده رضا (۱۳۷۸)، **حقوق بین‌الملل عمومی**، تهران: مرکز انتشارات وزارت امور خارجه.
- 1- A S Abramyan(2004), "Use of Military Force in the Fight Against Terrorism", **Military Thought**, Vol. 13.
 - 2- Daniele Archibugi; Young Iris(2002), "Toward a Global Rule of Law", **Chicago Journal of International Law**.

- 3- Thalif Deen(2005), "Politics: After 8 Years, UN Cant Agree How To Define Terrorism", **Global Information Network**, Dec 2.
- 4- Christopher Greenwood(2002), "International law and the 'war against terrorism", **International Affairs**.
- 5- Richard K Herrmann, Shannon Vaughn P(2001), "Defending International Norms: The role of Obligation, Material Interest, and Perception in Decision Making", **International Organization**, Vol. 55.
- 6- David Lawday(1999), "When the law turned to terrorism", **New Statesman**, May 24.
- 7- Jeffrey H Norwitz(2006), "The Counter-Terrorism Puzzle: A Guide for Decision Makers", **Naval War College Review**, Vol. 59.
- 8- Eric A Posner(2005), "Terrorism and the Laws of War", **Chicago Journal of International Law**, Vol. 5.
- 9- Ranjeva Raymond(1995), "Global justice: Compulsory jurisdiction and the role of the ICJ", **Harvard International Review**, Vol.17.
- 10- Adam Roberts(2002), "Counter-terrorism, armed force and the laws of war", **Survival**.
- 11- Michael P Scharf, Amy E Miller , "Forward: Terrorism On Trial", **Case Western Reserve Journal of International Law**, 2004, Vol.36.
- 12- David Sloss(2006), "Do International Norms Influence State Behavior?", **The George Washington International Law Review**, Vol.38.
- 13- Greg Travalio, John Altenburg(2003), "Terrorism, State Responsibility and the Use of Military Force", **Chicago Journal of International Law**, Vol.4.
- 14- Ian Williams(2005), "U.S. Opposition to International Criminal Court", **The Washington Report on Middle East Affairs**, Vol.24.
- 15- Organization of Islamic Countries, Geneva Seminar on the Contemporary World, OIC/ISPT/REP.